

مسئله اقوام در ایران ، مشکلات و چاره ها

حسن بهگر

behgar@iranliberal.com

یادآوری :

متن سخنرانی در سمینار مسأله اقوام و ملی که به همت جمهوریخواهان لائیک - پاریس 11 نوامبر 2006 برگزار شد در زیر می آید؛ اما شاید یادآوری این نکته بد نباشد که گفتار سخنرانان اصلی این سمینار از جمله اینجانب و آقای خلیقی و سخنرانی بسیار مستدل آقای تورج اتابکی انعکاسی نیافت و از آقای خوبروی پاک که در باره ی انجمن های ایالتی و ولایتی پژوهش کرده بودند حتما نامی برده نشد و در عوض عقاید دو ناظر شرکت کننده در جلسه پخش گردید!؟ من نمی گویم که رادیو فردا که بخش های آنری و کردی نیز دایر کرده (که حتما برای یاری رساندن به آزادی و دموکراسی و تمامیت ارضی ایران است!!؟) به پیروی از متولیان کاخ سفید که میزبان گروه های مختلف قومی هستند از محتوای سخنرانی دلخوشی نداشته و عمدا با وجود داشتن برنامه 24 ساعته به پخش فقط پنج دقیقه از یک سمینار یک روزه اختصاص داده است. (لبته پیش ترچنین التفات و عنایتی با وجود رزرو وقت برای ارسال گزارش سمینار مشروطیت توسط نماینده ی این رادیو خانم الهه ی روانشاد، شامل گروه لیبرال دموکرات استکھلم شده بود.) اما با این همه من آدم خوش بینی هستم و بر آنم که ممکن است همه ی این ها تصادفی بوده و هیچ غرض و مرضی در کار نبوده و انشاءالله گریه است ولی گویا حق با برخی از عزیزان از جمله آقای محمود راسخ و آقای رضا مرزبان باشد که حاضر به مصاحبه با این رادیو نیستند.

« تازه دارند برای ما موضوع زبان و اقلیت را پیش می کشند مگر فرانسه و بلژیک مطابق قانون اساسی شان انجمن ایالتی و ولایتی ندارند؟ آیا هر گز این دو کشور را کسی کشور متحده خوانده است؟ مگر در این دو کشور به زبان های محلی از قبیل زبان فلمان، زبان فرانسه و یا زبان برتون و کاسگون و غیره تکلم نمی شود؟ آیا هر گز کسی به عنوان این زبان ها برای دو کشور موضوع اقلیت را طرح کرده است؟»
«دکتر محمد مصدق»

با درود به همه سروران و عزیزان حاضر در این سمینار که بسیاری از آنان از استادان و سخنوران و صاحب نظران هستند، نخست باید به خاطر صراحت در سخنم پوزش بخواهم، زیرا بدیهی است دوستان با توجه به این که این جانب چه نظریاتی دارم مرا دعوت کرده اند و اگر از صراحت سخن خویش بکاهم به هدف برگزار کنندگان این سمینار آنچنان که خود گفته اند تبادل نظر آرا و عقاید گوناگون است وفادار نبوده ام.

مشهور است که در تبریز به جای بسمه تعالی گفته می شود اول الله، در اول انقلاب که مدنی امام جمعه تبریز ترور شد رسانه های حکومت اسلامی دیگر نیازی به نام بردن گروه و تروریست نمی دیدند و بیشتر بر مسأله ضد امپریالیستی و آمریکا تکیه می کردند که به مردم این جور بفهمانند که همه ی این جماعت از عوامل آمریکا هستند.

باری در این واقعه نیز گزارشگر تلویزیون از یک تبریزی پرسید: برادر به نظر شما دشمن اصلی ما کیست؟

این هموطن تبریزی پاسخ داد: اول الله! دوم آمریکا!

حال این امید را دارم که در آینده به جای تراشیدن سر هم به دشمنان اصلی حاکمان حکومت مذهبی که خود را نماینده الله می دانند و به استعمار که باز خیال خام تجزیه ایران را دارد بپردازیم.

سرسخن

ایران به عنوان یک کشور جهان سوم ولی با تمدن دیرین و تاریخی کهن سال با مشکلات زیادی روبروست. مشکلات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نیازمند پژوهش و بررسی دقیق و دور از حب و بغض ویژه‌ی خود است. بدیهی است که در نگارش تاریخ ما هم تحریف راه یافته و هم بسیاری نکات مبهم و تاریک مانده است، وظیفه‌ی روشنفکران و نخبه‌گان جامعه یافتن این تحریف‌ها و نقد و جستن چاره برای این مشکلات است. ما با انقلاب مشروطیت از صورت رعیت به شهروند در آمدیم ولی حکومت قانون و آزادی و حقوق شهروندی و قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی در اثر سه کودتای محمدعلیشاه و 1299 و کودتای مرداد 32 ناکام ماندند. این که چرا با همه‌ی فداکاری مبارزان راه آزادی در این سد سال در مبارزه با عوامل ارتجاع داخلی و عوامل استعمار موفق نشدیم خود نیازمند پاسخ به این پرسش اساسی است که آیا ما در این سد سال کوشش کردیم که عدالت سیاسی و حقوق برابر شهروندی را تحقق بخشیم؟

پاسخ منفی است؛ همبستگی مبارزان راه آزادی در پای رهایی خلق‌ها، عدالت اجتماعی و آخرین بار در سال 57 در پای اسلام «عزیز» قربانی شد. ما حقوق طبیعی و انسانی و گوهر آدمیت را هیچ شمردیم در حالی که بینش «علمی» که آزادی و دموکراسی و حتا اعلامیه حقوق بشر را متعلق به بورژوازی می‌داند و کوشش برای استقرار آن را مردود می‌شمارد یکی از اساسی‌ترین علت‌های شکست ما بوده است.

گرفتاری واژگان

از آن جا که واژه‌ها دارای مفاهیمی قراردادی هستند، اگر آشفتگی در این مفاهیم ایجاد شود و هرکس معنای خاص خودش را از آن بیرون بکشد نمی‌توانیم با هم ارتباط درست برقرار کنیم. واژه‌ها یک معنای دستوری و یک معنای تاریخی دارد. اما مراد ما بیشتر واژه‌هایی است که همزمان با اشنایی ما با دنیای مدرن به ویژه با جنبش مشروطیت به زبان ما راه یافته و یا در برابر واژه‌های فرنگی، واژه‌هایی به کار گرفته شدند به ترتیبی که معنای قدیمشان به کلی متحول شد. از آن جمله است «دولت» «کشور»، «مساوات» «برابری» «ملت» «مشروطیت». این واژگان را می‌توانیم

واژگان قراردادی بنامیم. البته در برخی موارد نیز کلمه هایی در جای خود نه نشسته و به جای هم به کار برده شده اند مانند حکومت و دولت و حاکمیت ملی و حاکمیت ملت که هنوز بحث انگیز هستند.

با احساس به لزوم چنین نیازی بود که زنده یاد علی اکبر دهخدا اقدام به گردآوری لغت نامه کرد. اما همت آن مرد همتا نیافت و جز انگشت شماری به این کار نپرداختند و هنوز فرهنگ سیاسی کاملی نداریم.

ملت

در کشورهای که جنگ کم تری داشته اند مفهوم « ملت » و « وطن » اهمیت بسیار کم تری داشته است تا کشورهای که همواره مورد هجوم و حمله بوده اند. ایران که به درستی دل جهان نامیده شده و حلقه ی اتصال آفریقا و آسیا و اروپا می باشد همواره مورد یورش همسایگان و بیگانگان قرار داشته است.

برخی ملت ایران را که یکی از دیرینه ترین تمدن های بشری همچون هند و چین است به زیر پرسش می برند و ایران را در برگیرنده ی ملیت ها می دانند که معلوم نیست چه معنایی دارد.

در عرف سیاسی ملت عبارتست از کلیه اتباع کشور – دولت صرف نظر از کثرت یا وحدت اقوام آن. هریک از شهروندان در داخل کشور افزون بر هویت قومی، یک هویت ملی دارد. اوراق هویت او برگ تابعیت اوست که در آن « ملیت » او منعکس است. ملت با متمایز شدن از قوم واحدی سیاسی پدید می آورد؛ بنا بر این تعریف شما از قوم می توانید به ملت بیایید و لی از ملت به قوم نمی توانید بروید و اگر مخالفان جز این می دانند تعریف خود را به روشنی ارائه بدهند تا ما بدانیم منظور از به کار بردن « ملیت های گوناگون » چیست. مدعیان جدایی بگویند این حکم قاطع جدایی را چه مرجعی صادر کرده است و از چه کس و کسانی نمایندگی جدایی دارند؟

اما امروز برخی خواست های خود را زیر عنوان ضعف و نارسایی واژگان فارسی می پوشانند از آن جمله این حرف که کلمه ی قوم تحقیر آمیز است و یا معادل اروپایی ندارد و یا اینکه قوم را برابر ملت می گیرند یعنی در حقیقت مفهوم وطن را تا سرحد محله ی زادگاه خود پایین می آورند در حالی که در کشورهای پیشرفته «میهن» مفهوم گسترده تر و پیشرفته تری را دربر می گیرد که با روزگار نو مطابقت دارد. در بیشتر جامعه های غربی ارتباطات خویشاوندی ، محدود به خویشاوندان درجه ی اول و دوم است در حالی که در جوامع کوچک در آسیا یا آفریقا تمامی اعضای یک طایفه خود را خویشاوند هم می دانند . جامعه شناسی غرب به ویژه آمریکا بسیار دیر به فکر این تعاریف افتاد برای نمونه جامعه شناسان هنگامی که با مشکل سیاهان مواجه شدند چنین استدلال کردند که یک عده ای که در جامعه کثرت گرا متمایز از دیگرانند و اینها اقلیت قومی هستند . اگر بپذیریم که در علوم انسانی با فکر سروکار داریم و در علوم طبیعی است که به توصیف و تبیین می پردازیم برای درک مسایل مشخص ایران باید اول شرایط تاریخ چند هزارساله آن را بررسی کرد. ملت ایران با سابقه ی چند هزارساله در محدوده های جغرافیایی معینی با حکومت مشخص و دستگاه دیوانسالاری و... را منکر می شوند و آن وقت در پی قالب های مصنوعی هستند تا بتوانند به اقوام عنوان ملت بدهند. این که این کارها به سود این مردم یا ملت ایران تمام می شود یا نه مساله آنان نیست ؛ این که به چه مناسبت پارلمان اروپا نمایندگانی را به عنوان ملت های فدرال ایران دعوت می کند یا این که چرا آمریکا امپریالیسمی که مدعی جنگیدن با آن هستند میلیون ها دلار به مدعیان نمایندگی آذربایجانی ، بلوچ و کرد اختصاص می دهد توجهی نمی کنند ، باید آیه ای که خوانده اند به هر ترتیب شده است درست در بیاید گرچه فاجعه ای عظیم از خونریزی و برادر کشی را دامن بزند. کوتاه سخن این که دولت ملی مدرن در ایران گرچه روندی پیچیده را طی کرده اما پس از مشروطه به ثمر رسیده و از یک دولت ایلاتی به دولت مدرن گذار کرده و هویت های قومی تبدیل به هویت های ملی شده است و جنگ 8 ساله اخیر با عراق به نظر بسیاری از کارشناسان (مانند چنگیز پهلوان) به فرایند ملت سازی ما بسیار یاری رسانده است. بدین سبب سخنان کسانی که از «بحران ملت» در ایران سخن می گویند پایه ی چندانی نمی

توان متصور شد. چون ملت ایران هزاران سال با هویت ایرانی زیسته است و حتا حکومت انترناسیونال اسلامی ایران با همه ی تلاش برای تخریب هویت ملی در مواقع تنگنا همچون تجاوز عراق و بحران انرژی هسته ای متوسل به ناسیونالیسم می شود. این بازی الاکلنگ حکومت اسلامی هم برای سرنوشت این حکومت و هم ایران شوم و بد سرانجام است.

قوم - قبیله - عشیره - طایفه - ایل

شک نیست فلات ایران پیش از آمدن آریایی ها دارای تمدنی درخشان بوده است ، شهر موهنجودارو که در پاکستان فعلی قرار دارد نمونه بارز آن است . ولی کم کم ایرانی ها که اقوامی کشاورز و دامدار بودند و بیشتر آماده جنگ پا به عرصه تمدن گذاشتند. هگل ایرانیان را به درستی اولین امپراتوری جهان لقب داده است که از اقوام گوناگون سازمان یافته است، اما این تمدن بارها مورد تهاجم قرار گرفت و موجب شد که ایرانی ها دوباره و چندباره به زندگی ایلی و عشایری پناه ببرند.

پیش تر برای این نام ها تعریف خاصی نبود و اغلب به جای هم بکار برده می شد در این جا کوشش می شود که با مراجعه به فرهنگ های گوناگون معنای آن ها را روشن کنیم . طایفه: کلمه ای است عربی و عبارت از واحدی از قومی که در دهات اسکان یافته و کوچ نمی کند و متشکل از اجزای کوچکتیری مانند تیره ، اولاد یا دودمان و سرانجام خانوار تشکیل می شود.

ایل: ایل کلمه ای است ترکی واحدی سیاسی و اجتماعی است که اسکان کامل نیافته و در چادر زندگی می کند از جهاتی مانند طایفه است با این تفاوت که جمعیت ایل بزرگتر از طایفه است ، دارای سرزمین بزرگتری است و رهبر یا رهبران ایل از قدرت بیشتری برخوردارند.

سلسله مراتب رهبری در نظام سنتی ایلی عبارتند از خان یا خوانین - کدخدایان - ریش سفیدان - افراد معمولی . سازمان اجتماعی ایل قبیله ای است و شیوه ی معیشت آن عمدتا دامداری است.

در تعریف قوم آمده است: گروهی از افراد جامعه که اکثراً دارای مشترکات خونی، فرهنگی و زبانی هستند.

{قبیله: گروهی و جماعتی را گویند که از اولاد یک پدر باشند. (از برهان) (غیاث اللغات رویه 164) گردآوری غیاث الدین محمد بن جلال الدین شرف الدین رامپوری به سال 1242 هجری قمری - پوشینه 2 به کوشش محمد دبیر سیاقی از انتشارات معرفت (قبیله نظام عشیره ای است که افراد آن را پیوندهای خونی متحد کرده و جامعه ی مستقل و بسته را تشکیل داده است.

قوم در فرهنگ غیاث اللغات بالفتح (و به نقل از شرح نصاب یوسف) گروه مردان تعریف شده است. خوب می دانیم که ملت هم پیش از مشروطیت به معنای امت بکار می رفت.

قوم: گروهی از مردم که دارای ویژگی های تاریخی، نژادی و زبانی یکسان هستند. - آن ها که با شخص نسبت خویشاوندی دارند.

قومیت: اشتراک گروهی از مردم، زبان و آداب و رسوم که مایه ی پیوند و اتحاد زبان می شود. «فرهنگ سخن- دکتر حسن انواری»

برای کامل کردن تعریف قوم به آقای دکتر هوشنگ کشاورز مراجعه کردم که عمری را در پژوهش اقوام گذرانده است، ایشان ضمن تایید تعریف بالا افزودند که در قوم افراد خود را از نیای مشترک می دانند ضمن این که افراد آگاهی و وجدان بیدار به عضویت در آن قوم دارند.

عشیر: (بروزن فقیر) به معنی کسی که با کسی به یک جا زندگانی کند و به معنی خویشاوند و همسایه و به معنی دهم حصه از چیزی (از کشف و موید) (غیاث اللغات پوشینه دوم رویه 82)

عشیره - خویشان و تبار اهل خانه (از منتخب) همانجا { بدیهی است برای پژوهش در قبیله نمی توان در اروپا به تحقیق پرداخت چون حدود

2000 سال است که قبایل در این منطقه مضمحل شده اند در صورتی که در آفریقا و

عربستان و خاورمیانه و ایران هنوز به جوامعی که ساختار قبیله ای دارند بر می خوریم.

افزون بر آن برای اقوام ایران و افغانستان نمی توان تعریف معینی عرضه کرد (نک-

ناسیونالیسم در ایران - ریچارد کاتم) اما آشکار است که قوم معمولاً بر پایه ی همبستگی

خونی شکل گرفته است و حتا در گذشته بسیاری از مناطق به نام حاکم آن منطقه

نامگذاری شده بود. بدین سبب برخی به بهانه این که در غرب تعریفی برای قوم موجود

نیست از روی تعصب قوم را ملت نام نهاده و به ناسیونالیسم ملی که در غرب رایج است

تعمیم داده اند. منظور آنها از ستم ملی در حقیقت ستم قومی است اما از آن جا که در

ایران قوم به معنای نیای واحد و همخونی موجود نیست یا در همه جا صدق نمی کند

ناگزیر شده اند در برابر قوم ترک ، قوم فارس بتراشند. ما قومی به نام فارس نداریم ولی می توانیم بگوییم اقوام فارس زبان یا بهتر بگوییم از خانواده زبان های ایرانی داشته ایم که البته در این صورت کردها، لرها ، اذربایجانی ها ، سمنانی ها ، سنگسری ها ، مازندرانی ها ، گیلک ها و ... هم شامل می شوند. ولی ملت فارس هم نداریم آن چه در ایران بوده است ایل بوده که ترکیبی از اقوام بوده که لزوماً همبستگی خونی نداشته اند. هیچ قومی خالص نیست و حتا قوم یهود که یهودی بودن را خصیصه ای مادرزادی می شناسد بر نژاد و مادرزاد بودن افراد تاکید دارد و دین و زبان مشترک دارد قوم خالصی نیست زیرا کشتار یهودیان در اروپا در هنگام جنگ های صلیبی و سپس بروز طاعون در این منطقه بسیار از شمار آن ها کاست. مدارک تاریخی نشان می دهد که اکثریت بزرگی از یهودیان از قوم خزر هستند به همین سبب اگر واقعا ترکان به دنبال معنی قوم خالص ترک می گردند در اسرائیل باید به دنبال آن بگردند که متأسفانه به زبان ترکی سخن نمی گویند. به هر حال در آن منطقه به اندازه کافی فلسطینی و اسرائیلی و دروزی به برادر کشی پرداخته اند و مدعی جدیدی لازم نیست ولی مرادم اینست که ضمن این که قوم را نمی توان منکر شد تعریف مشخصی هم از آن نمی توان ارائه داد و ایل و قبیله و قوم هر چه که بنامیم خویشاوندی و رابطه ی خونی با هم دارند و رابطه فرد با خان سالار و ایل سالار است نه دولت اما رابطه ی افراد ملت با دولت است به هر حال آن مردمانی که به زبان یا گویش دیگری جز زبان فارسی در ایران سخن می گویند ما به تسامح و به پیروی از رسم رایج در این جا قوم می خوانیم. تمایز قوم با ملت اینست که شما می توانید ترک تابعیت ملی کنید و تبعه ی کشور دیگری شوید ولی هر گز نمی توانید از قومیت خود استعفا بدهید. یک بلوچ ، بلوچ است و بلوچ هم باقی می ماند. ما در این جا که پناهنده شده ایم اقلیت قومی محسوب می شویم ، می توانیم تابعیت فرانسوی بگیریم ولی در این جا ملت ایران محسوب نمی شویم. من در درجه اول ایرانی هستم بعد اذربایجانی بعد ... مفهوم وطن به معنای زادگاه گرچه با نام ملت پس از مشروطیت در هم آمیخته ولی بسیار پیش از اروپا در ایران رایج بوده است، این که این اقوام داوطلبانه در 2500 سال پیش به هم پیوسته اند خود نمونه و الگوی جالبی در تاریخ است که باید آن را قدر دانست. اما

مفهوم مدرن ملت - دولت که پدیده ای نوی است بر اساس روزگار نو و مدنیت استوار است و با مشروطیت پدیدار شد و در این تعریف جدید دیگر همبستگی خونی مطرح نیست و انتخاب روسای سیاسی از این قید آزاد می گردد، در حالی که در سیستم قومی اساس بر خویشاوندی و قومیت است. در تعصب قومی، قومیت، زبان و آداب و رسوم مقدس انگاشته می شود و برای گرفتن قدرت سیاسی آن را به یک پلاتفورم سیاسی تبدیل می گردد، تبلیغ و ترویج نفرت از اقوام دیگر سرلوحه ی مبارزه آنها می شود. در مفهوم ملت می توان به سوی دموکراسی حرکت کرد و در دموکراسی است که مردم بر اساس آرا و عقاید خود نمایندگان خود را انتخاب می کنند نه بر اساس قوم و عشیره و وابستگی خونی و یا قبیله و ایل .

پیش تر در اروپا خانواده ها محل تولید اقتصادی نیز بودند اما از هنگامی که کارگاه و کارخانه تاسیس شد کار از خانواده جدا شد، حتا در تفکر چپ مارکسیست لنینیستی مفهوم ملت از آنجا که فعالیت های مربوط به گردش سرمایه را امکان پذیر می سازد یک قدم به جلو تلقی می شود چون نظام قبیله ای و ایلی به بورژوازی مجال رشد نمی دهد. ولی می بینیم که بسیاری در عین مارکسیست بودن طرفدار ساختار اقتصادی ماقبل سرمایه داری هستند.

تعیین یک زبان به عنوان زبان رسمی در کنار آموزش زبان محلی نقش بسیار مهمی در پیوستگی و همبستگی ملی دارد. در بسیاری از کشورها گویش ها و لهجه ها و زبان های متفاوتی بوده و سپس یکی غالب شده است برای نمونه در فرانسه 17 زبان وجود داشت ولی پس از انقلاب کبیر فرانسه به ویژه در زمان ناپلئون زبان پاریس و حومه اش زبان رسمی فرانسه شد. در قرن 17 تنها 25% از مردم انگلیس به زبان انگلیسی امروزی صحبت می کردند. بعد از استقلال ایتالیا تنها 2.5% از جمعیت آن کشور به زبان ایتالیائی امروز گفتگو می نمودند، نیاز به آموزش همگانی و زبانی مشترک، آنان را واداشت که یک گویش را به زبان سراسری کشور تبدیل کنند. امروز بسیاری از تالش ها هم تالشی هم گیلکی هم ترکی و هم فارسی می دانند. گیلک ها هم همینطور. کسی می گفت در سنگسر دودهکده هست که ساکنان آن زبان همدیگر را نمی فهمند.

قدرت حکومتی در رواج و تبلیغ زبان بسیار موثر بوده است اما نه ، همیشه چنان که با همه ی فشاری که حکومت شوروی به جمهوری هایی مانند تاجیکستان آورد و حتا خطشان را تغییر داد ولی زبانشان را نتوانست بگیرد. برعکس کار فرهنگی موثرتر و ماندگارتر بوده ؛ چیرگی و برتری فرهنگی در نفوذ زبان رل مهم تری داشته است . زبان عربی بر ما چیره شد و نفوذ بسیار کرد به طوری که بسیاری از آثار علمی و فلسفی ما به زبان عربی بود و هنوز بسیاری از واژه ها های عربی در زبان ما موجودند و کاری نمی شود کرد چنان که هیچ زبانی مصون از کلمه های بیگانه نیست ؛ اما نکته مهم اینست که بسیاری از کشورها مانند مصر و سوریه و ... زبان خود را از دست دادند اما ما زبان خود را حفظ کردیم.

مغول ها امپراتوری بزرگی به وجود آوردند ولی به علت ناتوانی فرهنگی موفق به استیلای زبان خود نشدند، لمبتون می نویسد که مغول ها حتا برای گردآوری مالیات ناتوان بودند و ناچار افرادی را از چین برای بخارا استخدام کردند؛ اگر مغول ها زبان فارسی را رایج کردند لطفی به ما نداشتند برای اداره کشور به دیوانسالاران نیاز داشتند و این دیوانسالاران جز ایرانیان نبودند در حمله عرب ها نیز چنین بود و زبان فارسی زبان دیوانی بود تا زمان حجاج پسر یوسف که به عربی برگرداندند . ابوالفضل بیهقی خاطر نشان می کند که حاکمان آنان را مجبور کرده بودند که به جای کلمه های فارسی، عربی به کار ببرند اما به هر حال زبان فارسی زنده ماند . این زنده ماندن نه به این سادگی بوده است ، برای دریافتن این تب و تاب تاریخی بنگریم به دوران محمود غزنوی که شاعران نامداری چون عسجدی ، عنصری و منوچهری دامغانی و ... می زیسته اند و مقرری هم از دربار دریافت می داشتند چرا که سلطان می خواست نشان بدهد طرفدار شعر و ادب فارسی است اما در رساله ای که منسوب به بیهقی است نوشته شده که دبیران موظف بوده اند که در برابر واژه های فارسی کلمه ی عربی بگذارند:

« بدانک به جای بستاخى انبساط نویسند ، به جای شوریدگی اضطراب نویسند به جای یاری خواستن استغاثه نویسند ، به جای زر وسیم مال صامت نویسند ، به جای رستگاری

خلاص نویسند، به جای آرزومندی تمنا نویسند، به جای ترسانیدن تهدید نویسند به جای یاری دادن اعانت نویسند و...»

گرچه زبان را با کلمه های بسیار عربی آمیختند ولی آن را نتوانستند از بین ببرند. این اوامر حکومتی انگیزه های به وجود آمدن شاهنامه ی فردوسی را برای ما روشن تر می کند. امروز زبان انگلیسی ، فرانسه و آلمانی در کشورهای آسیایی و آفریقایی جاری است اما همه جا به ضرب و زور همگانی نشده است بلکه پشتوانه ی آن یک فرهنگ برتر و تکنولوژی بالاتر است.

ایلات به منزله ی کنفدراسیون اقوام ایران

برخی طوری سخن می گویند که گویی اقوام متمایز و جدا از هم در ایران به زندگی ادامه داده اند و وحدتی هم بینشان نبوده است که سخن درستی نمی تواند باشد. البته به سبب ساختار ایران در طی تاریخ همواره مورد تهاجم بوده است و نمی توان تعریف کلی برای اقوام ایرانی ابداع کرد و آن را به همه ی آن ها تعمیم داد و گرچه برخی اقوام نیز مانند لرهای بختیاری به صورت فدراسیون به زندگی خود ادامه داده اند اما واقعیت آنست که مردم ایران ناچار شده اند برای دفاع از خود به همبستگی نسبتا ثابت ایلی پناه ببرند یا این که بنا به خواست شاهان و یا بزرگان خود در ایل ادغام شده و با یکدیگر همکاری کرده اند. حتا بسیاری از اهالی تهران هم سن و سال من ایل هداوند را به خاطر دارند که رهبر این ایل «سرهنگ هداوند» بود و بین ورامین و پلور ، بیلاق قشلاق می کردند. در ایل شاهسون کنفدراسیونی از اقوام بوده که برای پاسداری از سلطنت صفویه تشکیل شد تقریبا گارد شاهی محسوب می شد و ... حال بنگرید عده ای نیز به تازگی از قشقائستان سخن می گویند که واقعا به شوخی بیشتر شبیه است. حتا کردها که از نظرزبان و همگونی بیشتری برخوردارند با تاریخ ایران پیوستگی ناگسستنی دارند و بدرستی خود را پایه گذار اولین پادشاهی در ایران و مادها می دانند. آکادمیسین های روسی در باره ی جمهوری آذربایجان می گویند :

«در اوایل سده های میلادی آذربایجان بارها در معرض هجوم قبایل ترکی زبان قرار گرفت.

در سده های 5 تا 7 و 11 تا 12 آن ها به صورت گروه های کثیر و متمرکز به سرزمین ما آمدند. با ورود و سکنا گزیدن این قبایل رفته رفته زبان ترکی بر زبانی که مردم آذربایجان مدت های دراز با آن گفتگو می کردند برتری یافت. از این رو زبان های اصلی این کشور ، **آذری و ارانی** ، با سرسختی و نیروی فراوان مقاومت ابراز نمودند.»

دکتر عنایت الله رضا- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
به نقل از ایران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول رویه 566 و 567 (تاریخ آذربایجان در سه پوشینه با مسئولیت انستیتوی تاریخ آکادمی علوم در سال 1958 از سوی کسانی چون آکادمیسین حسین اف و آکادمیسین سمبات زاده انتشار یافته است)

در متن بالا دو نکته قابل توجه است : نخست این که قبایل مهاجم ترک زبان بوده اند و دوم این که زبان های اصلی آنان آذری و ارانی بوده است . حال باید پرسید چگونه است این روایت را در مورد جمهوری آذربایجان صادق می دانند و در مورد آذربایجان ایران صادق نمی دانند.

تاریخ آذربایجان را با جعلیات تاریخی نمی توان از زمان تاسیس جمهوری آذربایجان یا حزب مساوات اسلامی یا دوره ی پیشه وری و استالین آغاز نمود، تاریخ این خطه با تاریخ ایران پیوند طولانی دارد، از آن هایی که با حمله اقوام ترک به ایران و چیره شدن زبان ترکی آن جا را متعلق به ترکان می دانند باید پرسید که آیا این منطقه خالی از سکنه بوده است یا مردمانی در آن جا بوده اند و آیا این مردمان با آمدن ترکان به کلی نابود شدند یا خیر با ترکان در آمیختند و لاجرم آنان را پذیرا شدندو زبان ترکان به آنان تحمیل شد.

چنین نبوده که در ایران گروه های ایلی جامعه های منزوی همگون و از نظر فیزیکی و نژادی متمایز از دیگران باشند و همواره نیز با دولت مرکزی ستیز کنند . چون اصلا هیچ دولتی توان مهار کردن ایلات را با تکیه صرف به نیروی نظامی نداشت . اگر همراهی و همبستگی در کار نبود ایران از ابتدا از هم پاشیده بود. ایلات در ساماندهی دولت ایران شریک بودند و به عنوان نیروهای بالقوه مسلح برای جنگ با دشمنان بسیج می شدند

سران این ایل ها مورد مشورت حکومت قرار می گرفتند. در چرخه ی استبداد ایران هنگامی که پادشاه می مرد رقابت ایلات برای گرفتن حکومت شروع می شد و هر که زورش می چربید بر تخت شاهی می نشست؛ غزنویان ؛ سلجوقیان ؛ صفویه؛ افشاریه؛ زندیه و قاجاریه از آن جمله اند. در سایر موارد سران ایلات ، سران اشرافی شمرده می شدند که نمایندگی شاه را در منطقه عهده دار بودند و از دولت پشتیبانی نظامی و مالی می کردند و به ویژه دفاع از سرحدات به عهده ی این ایلات قرار داشت. گروه های زبانی مهم

نظیر کردها، آذری ها و بلوچ ها در قالب یک ایل واحد کرد، آذری یا بلوچ متحد نبودند، بلکه در درون گروه های ایلی مختلف سازمان یافته بودند. جمعیت کرد ایران وابسته به ایلات مهمی چون زنگنه، کلهر، (که بخشی از آن شیعه هستند) مگری، اردلان و شکاک در غرب کشور بودند. در برخی نواحی دیگر این منطقه، کردها با طوایف ترک زبان آمیخته و زیر نفوذ زبان و مذهب آن ها قرار گرفته بودند که شادلوها، شقاقی ها، قراچورلوها، دنبلی ها از این گروه به شمار می رفتند. جمعیت آذری ایران تا حدی در قبایلی چون افشارها، قاجارها و شاهسون ها سازمان یافته بودند و جمعیت بلوچ غالباً به طایفه هایی چون یار احمد زایی، اسماعیل زایی، مری، نارویی، مبارکی، ریگی و برکزایی تعلق داشتند. تامت ها تصور می شد افشاریه از اقوام ترک بودند امروز دریافته اند که افشاریه کرد بوده اند و سپس زبانشان به ترکی برگشته است. بزرگ ایل پنجگانه یا خمسه در جنوب ایران از پنج گروه گوناگون با ریشه های جداگانه تشکیل شده بود. ایل خمسه در عهد قاجار به رهبری قوام الملک از اتحاد پنج قبیله ی کوچک تر باصر های فارس زبان، یک گروه عرب زبان، اینانلو، نفر و بهارلو که ترک زبان بودند به وجود آمد. چنین است که ایلات میراث مشترک فرهنگی و تاریخی با دیگر ایرانیان دارند و جدا از آنان نیستند. این چیزی است که مشتشرقین و پژوهشگران غربی به آن اعتنا نمی کنند. این ساختار از اوایل قرن بیستم دچار تحول و تغییر شد، جابه جایی و کوچ های متعدد، اشاعه ی زبان فارسی در میان آن ها، پذیرفتن دین اسلام به عنوان یک دین مشترک عرصه را بر آداب و رسوم قبیله ای تنگ کرد و امروز دیگر تقریباً اثری از آن نیست. ایران در طی هزاران سال به گونه یک واحد اجتماعی و فرهنگی با تنوع و ویژگی های پاره فرهنگی وجود داشته و پایدار مانده است، در سد سال گذشته در حال گذار به یک هویت سیاسی و یکپارچه بوده ایم اما سنت ها و آداب و رسوم پاره فرهنگی و اقلیمی به دلایل بسیاری که عمده ی آن حکومت استبدادی بوده است نتوانسته است خود را با این هویت یگانه کند زیرا حکومت های استبدادی مایه اختلاف اند نه مایه ی اتحاد، استبداد اقلیت می آفریند، زیرا با تحمیل واکنش ایجاد می کند. امروز حکومت اسلامی جلوه ی از اقلیت سازی است که در آن نه تنها مسلمانان سنی حتا شیعیان 12 امامی که شیعه به

روایت ولایت فقیه را قبول نداشته باشند در اقلیت هستند. ولی قوم و ایل و غیره به زوال رفته است یعنی کسانی که بر باقی مانده ی ایلات سرمایه گذاری کرده اند که در حال مستحیل شدن در جامعه هستند آب در هاون می کوبند. ما در گذشته سلسله ها و فرمانروایی ها محلی داشته ایم که دارای قلمرو حکومتی بوده اند اما نمی توان همبستگی ملی جامعه ایران را که قرن ها ریشه دارد شکست و به عقب بازگشت .

افزون بر این حکومت بر اساس قومیت تامین کننده دموکراسی و آزادی نیست . برای تامین حقوق قبیله ای و عشیره ای نمی توان تخم کینه کاشت و مجوز برای کشتن برادران خود گرفت . همه شاهد بودیم که چندی پیش در تظاهراتی که عده ای دانش آموز در لندن به مناسبت اول مهر و گشایش مدرسه ها راه انداخته بودند شعار مرگ بر فاشیسم فارس دادند. در حالی که اگر شعار آموزش به زبان مادری خود را می دادند ؛ شعاری بود معقول و محق که تصور می کنم کم تر کسی مخالف آن است. این کارها به جز کاشتن تخم نفاق و کینه نیست.

زبان

زبان اهمیت بسیاری در تکوین ملت دارد. شک نیست زبان ترکی و عربی زبان های مستقلی هستند و جزو گویش های ایرانی شمرده نمی شوند. زبان کردی نیز گرچه به زبان فارسی نزدیک است می توان آن را زبان مستقلی شمرد. هیچ دوره ای زبان فارسی تحمیلی نبوده است بلکه به عنوان زبانی مشترکی که داوطلبانه پذیرفته شده حلقه ی اتصال مردم بوده است . تنها در زمان رضاخان ، عشایر بی رحمانه سرکوب شده و با فشار تخته قاپو شدند و تدریس زبان آنها ممنوع شد . گرچه امروز تا حدی اوضاع تغییر کرده است اما راه درازی تا تامین حقوق آنان باقی مانده است. تدریس زبان و آموزش هر قومی تا سطح دانشگاه باید آزاد و از پشتیبانی دولت برخوردار باشد و این می تواند به غنی شدن فرهنگ ایران نیز یاری رساند. خودداری از آموزش زبان مادری ضایعات جبران ناپذیری دارد . خود این جانب با توجه به این که مادر و پدرم هر دو آذربایجانی بودند زبان ترکی را پیش پدرم آموختم و توانستم با خط عربی بسیاری از متون ترکی مانند «اصلی و کرم» «مختارنامه» به زبان ترکی ، «عاشیق غریب و صنم»، «حسین کرد

شبستری»، «کور اوغلی» و «حیدر بابای» شهریار را بخوانم گو این که تا آن جا که می دانم کور اوغلو مربوط به ادبیات آذربایجان نیست اما با تبلیغات شوروی و با ساختن اپرت و موسیقی و غیره آن را جا انداختند. حتا یادم می آید که نسخه ای از شاهنامه به چاپ سنگی در خانه ی ما موجود بود. من بر این باورم اگر در مدرسه همراه با زبان ترکی، فارسی می خواندم مسلما بسیاری از اشکالات زبان فارسی ام نیز رفع می شد زیرا من بسیاری کلمات فارسی را از مادر و پدرم از راه گوش آموختم و البته چون آن ها شکسته و بسته می گفتند من نیز به درستی یاد نمی گرفتم. به تصور من اگر چنانچه در مدرسه برای آذربایجانیان همراه با زبان فارسی ترکی آموزش داده می شد می توانست حتا به زبان فارسی یاری برساند.

اما به جز زبان که واقعا جا دارد که به صورت جدی پی گیری شود و جزو حقوق همه ی اقوام است گله و شکوه ی اقلیت های قومی در ایران به سبب مشارکت نداشتن در ثروت و قدرت نیست. شکایت عمده از زبان است که حق آنهاست و باید بتوانند به زبان خود بنویسند و بخوانند و از سطح ابتدایی تا دانشگاه از پشتیبانی دولت برخوردار باشند. تنها تبعیض، تبعیض زبانی است و اگر نه از سایر حقوق و فرصت ها بهره مند هستند. یا اگر حقوق شهروندی از آن ها دریغ شد، از همه ی ایرانیان دریغ شده.

تفاوت زبان خود به خود موجب جدایی نیست، بلکه هدف باید آزادی و دموکراسی برای همه ی ایران باشد تا بتوان تبعیضات را برطرف کرد و موجبات مشارکت سیاسی و تعیین سرنوشت خود را فراهم آورد. گرفتاری آنجاست که برای آن که یک قوم زیر ستم بسازند در برابر باید یک قوم ستمگر نیز بتراشند و آن قوم فارس است که وجود خارجی ندارد.

واقعا شوونیسم قوم فارس بی پایه است ما قوم فارس نداریم مردم فارس زبان داریم اگر مساله زبان فارسی است همانطور که گفته شد این پذیرش داوطلبانه بوده است اما یک حقیقت را نمی شود منکر شد؛ زمان رضا شاه فرمانداران و استانداران بیشتر از تهران انتخاب و تحمیل می شدند و هنوز هم می شوند که اشکال بزرگی است باید رفع شود ولی این را شوونیسم فارس نامیدن امر اشتباهی است می توان یکه تازی حکومت را درکنار خودکامگی و استبدادش به حساب آورد ولی نباید بیهوده آن را به مردم تعمیم داد.

طرح قضیه خود مختاری اقوام و اطلاق نام ملت و ملیت

کوشندگان در جنبش انقلاب مشروطیت در ادامه ی فعالیت های آزادیخواهانه برای به سرانجام رساندن هدف های آن از پا ننشستند به همین سبب جاپای این انقلابیون را در منطقه گیلان و آذربایجان و خراسان می بینیم . اما هیچ یک از آن ها خواست جدایی از ایران نداشتند نه میرزا کوچک خان نه خیابانی و نه کلنل پسیان. **اگر آذربایجان می خواست جدا شود در گرماگرم انقلاب مشروطیت زمانی که مجلس به توپ بسته شده بود جدایی را مطرح می کرد. خوب که نگاه کنیم اگر موضوع قومی بود اصلا ستارخان علیه محمد علی شاه ترک قیام می کرد؟**

گرچه تمامیت ارضی یک کشور مساله ی مهمی است ولی مقدس نیست. راست افراطی آب و خاک را مقدس می داند و چپ افراطی روایت های تجزیه طلبانه را مقدس می داند. بخشی از نخبگان این اقوام بدرستی در مورد کاستی هایی مانند آموزش به زبان مادری یا خودمدیری و غیره از پاننشسته و فعال بوده اند اما بخش دیگر که تفکر جدایی طلبانه دارد با وجود این که اغلب هیچ نوع باور و اعتقادی به مسایل چپ و کمونیسم و سوسیالیسم ندارد از گروه های چپ افراطی به عنوان تکیه گاه بهره می برد. این مرده ریگی است که پس از جنگ دوم جهانی و اشغال ایران از اتحاد حزب توده و شوروی استالینی برای ما به یادگار مانده است. ما پیش از این نه در آذربایجان و نه کردستان صحبت از جدایی نداشتیم. دشوار است تصور کنیم که بدون پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی مساله کردستان و آذربایجان به وجود می آمد، شوروی برای پیشبرد مقاصد خود عده ای از خوانین کرد را دعوت نمود و با دادن امتیازات مالی و تحبیب، آنها را برانگیخت. این مساله را می توان از دیدگاه یک سایت مدافع ترکان می توان چنین دید: « جاسوس بلند پایه و مهم روس "ژرژ آقا بکف" که در دهه سی میلادی به غرب گریخت و اسرار سازمان گ.ب.ئو (ک.گ.ب بعدی) را افشا نمود، درباره رویکرد شوروی به مساله کرد در فاصله دو جنگ جهانی مینویسد: ((دولت شوروی در اوائل سال 1927 ب فکر افتاد که در ناحیه کوچک کرد نشین در داخل خاک خود یک "جمهوری مستقل کرد" تشکیل ایجاد نماید تا بدین وسیله با جلب کردهای داخل کشورهای همسایه بسوی خود و تحریک احساسات آنهایی که سالها در طلب "کردستان مستقل" بودند بتواند تمام مناطق کردنشین واقع در

سراسر کشورهای عراق، ایران و ترکیه را به خاک کشور خود بیافزاید.) سپس آقا بکف از تلاشهای شوروی جهت ایجاد شبکه گسترده جاسوسی در بین کردها و هم پیمان شدن با روسای عشایر کرد صحبت می کند و مینویسد: ((شهر ساووج بولاغ (مهاباد امروزی) بعنوان مرکز چنین عملیاتی انتخاب شد.)) حمایت آشکار شوروی و نیز حمایت ها و تحریکات انگلیسی ها از خان ها و سران عشایر کرد سبب تشدید روحیه جاه طلبی آنان گردید و پس از سقوط رضاخان و با بازگشت خان های فراری کرد که در زمان سیمیتقو به عراق متواری شده بودند، باز هم جان و مال مردم ترک غرب آذربایجان به خطر افتاد. کردها که همگی مسلح بودند به راهزنی و غارت اموال مردم پرداختند. گفته می شود در مناطق کردنشین ((یک تفنگ برنو با یک شلوار و یک جفت کفش معامله میشد.)) (در چنین حالی "میرجعفر باقراف" رئیس حزب کمونیست آذربایجان شوروی متوجه "قاضی محمد" میشود که چند سالی بود به اتفاق همفکرانش در ساووج بولاغ تشکیلاتی را در راستای ایجاد "کردستان مستقل" تشکیل داده بودند. باقراف، قاضی محمد را به باکو دعوت می کند و بین آنها پیمان هایی بسته می شود و باقراف نظر مساعد و حمایت شوروی از قاضی محمد را به وی اعلام می کند و به قاضی محمد توصیه می شود که با عضویت در حزب "کومله ژ-ک" کردستان، مقدمات تشکیل حزب دموکرات کردستان را فراهم نماید. او پس از بازگشت همین کار را کرد و با نفوذ در کومله بعنوان دبیرکل و یا به گفته اعضای حزب، بعنوان رئیس آن برگزیده شد. وی پس از چندی حزب دموکرات کردستان ایران را تشکیل داد و چند ماه پس از تشکیل حکومت پیشه وری در تبریز قاضی محمد نیز در تاریخ دوم بهمن 1324 در حالیکه یونیفورم سبک شوروی و عمامه سفید بر سر داشت حکومت خود در ساووج بولاغ را تشکیل داد. «(نقل از مقاله آذربایجان و مسله کرد رضاتورک)

ای کاش این دوست آذربایجانی ما از نفوذ عوامل شوروی در فرقه آذربایجان و حتا از عکسی که پیشه وری با انیفورم ارتش سرخ انداخته است هم چیزی می گفت. یا دستکم در مورد کسانی که امروز دم از جدایی آذربایجان می زنند و دستشان با بیگانگان در یک کاسه است اشاره ای می نمود. برای نمونه آقای نظمی از به اصطلاح رهبران کنگره آذربایجان در گفتگو با سایت شمس که می پرسد: سایت شمس: خانم تانسو چیلر از ترکیه در آن زمان حدود 15 هزار دلار به آقایان اغنامی و جیحون ملا زاده پول می دهد تا تلویزیون راه اندازی نمایند ولی اغنامی در این مورد به ملا زاده خیانت می کند. ماجرای تلویزیون چه بود و خانم چیلر برای دست یافتن به چه اهدافی می خواست این تلویزیون را راه اندازی نماید؟

دکتر نظمی: من هم آنچه شما میگوئید شنیده ام ولی چون یقین قاطع ندارم شرعا و اخلاقا خود را صالح اظهار نظر نمیدانم.

...

4 – می دانیم که حزب مساوات ترکیه نیز در ارائه کمکهای مالی و خط دهی به داک نقش فراوانی داشته است. این کمکهای مالی و این خط دهی ها چه بود؟

5 – می بینیم که علاوه بر جمهوری آذربایجان، ترکیه نیز در داک نفوذ می کند. این نفوذ چگونه صورت می گیرد؟

6 – خواسته های کلی جمهوری آذربایجان و ترکیه از داگ چه بوده است؟ آیا آنها هدف واحدی را دنبال می کردند و یا هدف متفاوتی داشته اند؟

7 – در دور اول داگ پرچم ایران قرار دارد ولی در دور دوم پرچم جمهوری آذربایجان جای آن را می گیرد. جنابعالی چه تحلیلی برای این تغییر فاز دارید؟
سایت شمس: می دانیم که حزب مساوات ترکیه نیز در ارائه کمکهای مالی و خط دهمی به داگ نقش فراوانی داشته است. این کمکهای مالی و این خط دهمی ها چه بود؟

دکتر نظمی: وقتی میدانید که حزب مساوات ترکیه کمک کرده است و با چنین قاطعیتی میپرسید، طبعاً میدانید که حزب مساوات ترکیه برای اهداف مثلاً «حزب الله لبنان» که پول خرج نمیکند.

آقای حامد همه اهدافی دارند، همه آنرا دنبال میکنند. من عرصه سیاست بین المللی را به صحاری «کالاهاری» آفریقا تشبیه میکنم که هر موجودی مجبور است با شکار و شکارچی احتمالی خود، شب و روز در هارمونی کامل زندگی بکند. حالا، در این صحرا، یک گفتار یک بوفالو و یا فیل را میدرد و میخورد؟ بله. آیا این یک رسم مستمر و مقبول است؟ خیر. ما باید آگاه باشیم و اگر هم کمی تکلیف شد آنرا آگانه و با «تفکر مصلحت غائی آذربایجان» بررسی کرده و رد یا قبول نماییم. آقای حامد، شما دارید یواش یواش سیمهای ساز فکری مرا «کوک» می کنید که من بصدا در آیم.»

برای خواندن کامل این مصاحبه به نشانی زیر اشاره کنید <http://www.shamstabriz.com>

در آذربایجان، خان ها و مالکان بر خلاف کردستان رغبتی به شوری نداشتند ولی

بسیاری با علایق گوناگون در آنجا به سر می بردند که همین افراد با تشکیل فرقه،

گرداننده امور شدند. امروز در ایران دیگر خانی وجود ندارد شاید در کردستان و

بلوچستان به صورت پراکنده و ضعیف موجود باشند. اما جالب است در نقشه ای که از

آذربایجان به اصطلاح مستقل ترسیم شده و به پیوست تقدیم می شود مناطق ایران از قبیل

گیلان و زنجان و همدان با عنوان خانلیقی یعنی همان خان سالاری آذربایجان نامیده شده

که می دانیم چقدر این لقب نامانوس و نابجاست.

چپ ها به دو وجه این مساله را تئوریزه کرده اند:

1- حق اداره ی امور داخلی (محلی) در درون کشور

2- حق ملل در تعیین سرنوشت خویش (حق جدایی و استقلال)

در فرمول بالا که باید گفت تجزیه طبق یک فرمول که بیشتر ملهم از لنین است نهفته

است. گروه راست افراطی وجود دارد که با مقدس کردن تمامیت ارضی حتا تدریس زبان

و فرهنگ و رسوم دیگر را مردود می شمارد.

ضمن تاکید بر این مساله که خاک و درخت و رود نمی تواند مقدس باشد باید هدف

سعادت و خوشبختی و رفاه و امنیت شهروندان باشد باید ایرادات این دو نظر را برشمرد.

تجربه‌ی شوروی تجربه‌ی موفق‌ی نبود اما هنوز به عنوان یک الگو مطرح است اما نمی‌دانم چرا از این که چین کمونیست با وجود مخالفت‌های کشورهای غربی و تبلیغات همه‌جانبه‌ی آن‌ها جزیره‌ی هنگ کنگ و ماکائو را بگیرد و کماکان در مورد تایوان نیز همان سیاست را دنبال می‌کند به عنوان الگو مطرح نمی‌شود. آیا چین سوسیالیست موجود نبوده و نیست؟ این در حالی است که در چین هزاران لهجه و گویش گوناگون موجود است.

مورد نخست (خودمختاری داخلی) از نظر حقوقی خالی از ابهام نیست که من وارد آن مبحث نمی‌شوم آقای خوبرو تعریف‌های خودمختاری و غیره را در کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگون به خوبی شکافته است. در مورد دوم (استقلال خارجی) نیز با توجه به تعریف کثیرالمله بودن ایران را قبول ندارم. امروز سازمان مللی داریم که دولت‌ها به عنوان نمایندگان این ملت‌ها در آن حضور دارند یعنی هر جا صحبت از ملت شود پای دولت نیز به میان می‌آید، پس کثیرالمله بودن ایران باید به معنای کثیرالدوله بودن نیز باشد و قاعدتا وقتی سخن از فدرالیسم می‌کنند کوچک کردن دولت نیست بلکه مراد چند دولتی کردن ایران است و در نهایت از هم پاشاندن آن.

اما چرا چپ‌ها به این مساله در این هنگام ابراز علاقه می‌کنند؟ شاید به این دلیل که چپ آرمان‌گرا که حتا در سازمان‌دهی گروهی چند نفره نیز ناکام مانده است و نمی‌تواند به عنوان یک نیروی سیاسی قدرت سیاسی را بدست گیرد در صدد یافتن پشتیبانی گروه‌های موجود اجتماعی است. یعنی گروه‌هایی که اعتبار سیاسی‌اشان تحلیل رفته است می‌خواهند با بستن خود به یک جنبش اجتماعی یک شبه ره‌سرساله بیمایند. ولی نهادهای اجتماعی تابع خواست چپ‌ها نیستند، چپ از پتانسیل بالقوه برخوردار هست اما فقط می‌تواند نقش تخریبی را بازی کند. در کشورهای جهان سوم فعالیت‌های اجتماعی و فعالیت‌های سیاسی درهم آمیخته است، روشنفکران به علت اینکه استبداد از دسترسی به رسانه‌های همگانی موثر و نهادهای مدنی و انجمن‌ها محروم‌شان ساخته، گاهی برای به حرکت درآوردن مردم متوسل به اهرم‌هایی می‌شوند. نمونه‌ی بارز آن رو آوردن روشنفکران به ملایان و مذهب تا به تحریک مردم بپردازند. بسیاری از ملایان خواستار

مشارکت در امر سیاسی نبودند این گروه های سیاسی بودند که آنها را ترغیب به شرکت در سیاست کردند و هنگامی که آن ها قدرت را گرفتند بدیهی بود که دیگر سهمی برای این مشوقان باقی نگذاشتند.

اگر رهبران ایلات به علت اختلاف با دولت مرکزی خواست تجزیه طلبانه داشتند چون تغییر شرایط اجتماعی قدرتشان را پایین آورده بود قادر به جلب مردم نبودند فرزندانشان که اغلب برای تحصیل به خارج فرستاده شده بودند به عنوان نخبگان جامعه این خواست را تعقیب کردند. تقریباً نام خانوادگی همه ی شخصیت های مهم در کردستان برگرفته از ایلات آنهاست. جلال طالبانی، مصطفی بارزانی، عبدالرحمان قاسملو و ... ریاست و حقانیت سیاسی آنها اغلب از طریق انتخابات انجام نشده است بلکه به علت رابطه ی خانوادگی و مناسبات ایلی آنهاست. بسیاری از این نخبگان به تحریف تاریخ دست می یازند اختلاف های زبانی و مذهب را عمده می کنند و با اختراع سمبل ها و حوادث و بزرگ نمایی های تاریخی می خواهند به قدرت دست یابند و چون هدف قدرت است با هم اختلاف های خونین پیدا می کنند که با هدف اولیه ی که همبستگی گروهی است در تضاد است، حاصل کار در نهایت نزاع و چند پارگی می شود.

عوامل تشدید کننده

چنان که گفته شد مراد این نیست که در مناطق مورد بحث خواست های مردمان بی پایه است. خواست مردم این مناطق دو عامل درونی و بیرونی دارد. عامل درونی آن گذشته از خصلت های جغرافیایی و اقلیمی؛ تنوع فرهنگی و نبودن راه های ارتباطی؛ بی توجهی حاکمان به خواست ها و مطالبات بحق مردمان این مناطق را باید عامل اصلی شمرد.

عامل بیرونی جهانی شدن است. از هنگامی که تشعشات اتمی چرنوبیل از مرزهای شوروی گذشت و تاثیرات مخرب خود را در بیرون از مرزها گذاشت تا به امروز که بحث انفولونزای مرغی رایج شده مفهوم مسئولیت جهانی بشر را تغییر داده است. در دهکده ی کوچک جهانی ارتباطات بسیار سریع، بسیاری چیزها از جمله فرهنگ، عادات و رسوم، زبان و ... را در هم می کوبد و درهم می آمیزد. این را هم بگویم واکنش منفی نسبت به

بین المللی شدن که در حقیقت مقدمه ی جهانی شدن است یاری می رساند و این منحصر به کشورهای معروف به جنوب نیست بلکه کشورهای شمالی نیز از آن مصون نیستند . به قول یک نویسنده انگلیسی «استوارت هال» : « زوال آن چه که جوهره ی آن قدرت است چه هنگام رشد و چه هنگام زوال خطرناک است در قرن بیست و یکم سلطه و جهش های مذهبی واکنش چنین زوال هایی است .» جهانی شدن همراه با شدت گرفتن بومی شدن و محلی شدن همراه است که حتا می تواند صورت نژاد پرستانه تهاجمی را بگیرد. بازگشت به موقعیت محلی واکنشی به جهانی شدن است. در کشورهای شمالی روند جهانی شدن و محلی شدن همزمان پیش می رود . اتحادیه اروپا نشانه ای از اتحاد کشورهای اروپایی است اما هیچ کشوری از بومی شدن مصون نیست حتا ایالات متحده ی آمریکا ؛ چه چیزی می تواند روی کار آمدن بوش که حکومت مسیحی را تبلیغ می کند توجیه کند؟ چه در کشورهای جنوبی و چه در کشورهای شمالی دنبال هویت یابی هستند. انقلاب 57 ایران که آخرین انقلاب بزرگ قرن بیستم هم محسوب می شود گذشته از خواست آزادی و استقلال ، وجه هویت یابی نیز داشت. پس از آن هم تا به امروز شاهد انقلاب دیگری نبوده ایم .

آیا فدرالیسم راه حل مشکل است؟

فدرالیسم یعنی چه؟

فدرالیسم شیوه و راه حلی است برای حکومت يك دولت بر اجتماعات گوناگون با حفظ استقلال این اجتماعات یا گردهمایی چندین دولت حاکم در کنار هم .

یکی از بهانه های عمده ی پافشاری بر استقرار فدرالیسم به علت تمرکز داشتن حکومت مرکزی است. حال ببینیم که ایران همواره دارای دولت متمرکز بوده است یا نه و این نوع حکومت با ایران تا چه حد سازگار است و در نقاط دیگر تا چه حد موفق بوده است؟

آیا ایران همواره دارای يك حکومت مرکزی قوی بوده است؟

در نظام قدیم ایران، حقی مستقل از حق شهریار وجود نداشت و به همین سبب در ایران اساس نظام زمین داری بر اساس تیولداری و اقطاع می چرخید که بر اساس مناسبات با شاه و حکومت مرکزی بود. در نتیجه حکومت ها استبدادی بودند ولی مطلقه نبودند و هنگامی که دولت مرکزی ضعیف می شد حکومت های محلی دست به تجاوز و تعدی می

گشودند. بدین ترتیب با توجه به نبودن حد و حقوق و اختیارات حاکمان محلی، قدرت گروه های اجتماعی و محلی در نظام استبداد شرقی از قدرت گروه های مشابه در نظام فئودالی بیشتر بود. (نک. به لمبتون نظریه دولت در ایران) پادشاهان قاجار به ویژه در دوران پایانی خود (برای نمونه ناصرالدینشاه) از اختیارات بسیار محدودی برخوردار بودند) نک. پروان ابراهامیان . مقالات در جامعه شناسی ایران . برگردان سهیلا ترابی فارسانی) نظام سیاسی قدیم ایران ملوک الطوائفی متمایل به تمرکز و از حیث شیوه اعمال قدرت، استبدادی بود. نظام اداری و دیوانی قاجار هم بوروکراسی به شیوه ی غربی نداشت و دیوان سالاری (بوروکراسی) منحصر به گرفتن مالیات بود که برای تامین هزینه های دربار و شاه مصرف می شد. دیوان سالاری نوین (بوروکراسی) در مجلس اول و دوم پس از انقلاب مشروطیت پایه گذاری شد . ساخت تبار سالاری ایرانی

پراکندگی رسمی در قدرت گروه هایی بود که محدودیتی بر قدرت حکومت به شمار می رفتند؛ گرچه از حقوق مستقل و مصونیت برخوردار نبودند. خان ها یا روسای قبیله ها و ایل ها (از جانب شاه برگزیده می شدند و یا با وصلت های خانوادگی با شاه فامیل می شدند) زمیندارانی به شمار می آمدند که دارای پایگاه قدرت محلی نیمه مستقلی بودند و

شاه در هنگام بحران و جنگ از آنها یاری می خواست و آنها اشرافیت زمینداران را تشکیل می دادند. و سرانجام اینکه ایران در قرن 19 دارای دولت به معنای کنترل متمرکز بر منابع اداری و نظامی جامعه نبود. انقلاب مشروطه با برداشتن امتیازات اشرافی و تصویب قانون ثبت اسناد و تشکیلات ایالتی و انجمن های محلی و ایجاد نظام وظیفه و تفکیک وظایف دینی و سیاسی از یکدیگر در پی ساخت دولت مدرن بود. گرچه دولت متمرکز یکی از عوامل توسعه سیاسی ایران بوده است ولی در عین حال پس از انقلاب مشروطیت به علت داشتن انحصارات گوناگون مالی و قدرت، مانع از رقابت گروه ها و گسترش نهادهای جامعه مدنی شده است. نه تنها طرح انجمن های ایالتی و ولایتی همچون دیگر آرمان های لیبرالی مشروطیت در استبداد سلطنت پهلوی، پدر و پسر نابود شد، حتا با تسلط ناسیونالیسم دولتی و سرکوب همه ی اقوام ایرانی تخم کینه و نفاق در همه جا کاشته گردید. کوتاه سخن اینکه حکومت های سنتی ایران گرچه مستبد و اقتدارگرا اما غیر متمرکز بودند و نخبگان ایلی و طایفه ای و برخی ملایان با نفوذ در اداره منطقه نفوذ خود و گاهی در سیاست های کلی کشور مشارکت داشتند. با حکومت پادشاهی پهلوی از مشارکت مردم و گردهمایی آنها در حزب ها و گروه های سیاسی جلوگیری شد ضمن اینکه آن مشارکت نخبگان هم دیگر وجود نداشت. مجلس به عنوان یکی از نهادهای مهم تقسیم قدرت و کنترل دولت هیچگاه به جز مدت کوتاهی در یکی دو دوره او ان مشروطیت و دوران دکتر محمد مصدق مورد نظر حکومت ها نبوده است. قانون اساسی مشروطه ضرورت تشکیل شوراهای استان و شهرستان را در نظر گرفته بود که هرگز مجال تحقق نیافت. و هنوز جای يك دولت فراگیر که بتواند تنوع مذهبی و زبانی جامعه ایرانی را دربرگیرد خالی است.

ساختار ایران: ایران در ساختارهای ابتدایی خود که بیش از هشت هزار سال قدمت دارد و تمدنی عظیم را در دل خود جا داده بود مانند تمام فرهنگ های بشری نظامی داشت مبتی بر روابط میان افراد که به خود سازمان داده بودند. ساختار ایران از روزهای نخستین ساختار نژادی نبوده است. هگل می گوید که اولین امپراتوری از گردهمایی اقوام در ایران ساماندهی شد. سیستم کاستی در آن به شدت حکمفرما بود و به ویژه حکومت مذهبی

ساسانیان تبعیض دینی را رواج داد اما مساله ی نژاد به ویژه پس از حمله عرب ها به ایران ما به ازایی نداشته است.

ایران کشوری است از نظر اقلیمی نسبتا خشک و کم باران ولی نسبت به کشورهای نظیر عربستان و ترکستان از آب و هوایی بهتر برخوردار بوده و به همین سبب نیز مورد تاخت و تاز قرار می گرفت و در ارتباط بازرگانی آفریقا و آسیا و اروپا از موقعیت خاصی برخوردار بوده و به ویژه همواره مورد نزاع دولت استعمارگر روس و انگلیس بوده است. کشف نفت در اواخر قرن نوزدهم در ایران به این رقابت ها دامن زد و به همین سبب انقلاب مشروطیت را با کودتای رضاخان از درون تهی کردند.

این الگوی ایران در درازنای تاریخ شکل گرفته است و پاشیدن این الگو و تکه تکه کردن آن بر مبنای یک الگوی دیگر چه هدفی را تعقیب می کند؟ هر گونه فدرالیسمی در ایران رنگ قومی به خود خواهد گرفت و اسباب جنگ و تفرقه خواهد شد.

اگر بپذیریم که در علوم انسانی با فکر و فهم سرو کار داریم و در علوم طبیعی با توصیف و تبیین. فهمیدن یک انسان عین فهم نتایج کار فرهنگی او و دیگر انسان هایی است که در محیط زندگی او حضور دارند. چون انسان یک موجود تاریخی است و با سنت، زبان و فرهنگ خود در طول تاریخ شکل گرفته است، او را نمی توان یکشبه طبق الگوی فرهنگی از نو قالب ریخت و «انسان طراز نوین» ساخت. سرانجام اینکه ایران همواره از پراکندگی خود در طی سده ها رنج بسیار برده است در طی سد سال گذشته به فرایند همبستگی ملی دست یافته است که فرو پاشی آن به سود توسعه سیاسی و اقتصادی کشور و منافع ملی نیست. همبستگی ملی هماهنگی میان اعضای تشکیل دهنده کل نظام اجتماعی است. در جامعه های سنتی پیوند های گوناگونی از قبیله تا مذهب و حکومت موجب همبستگی جامعه می شد اما در روزگاران نو، نوسازی و تحولات صنعتی میان اجزای همگون و همبسته قدیم ناهماهنگی به وجود آورده است. پاشیدن این همبستگی به معنای نابودی ملت ایران است. در جامعه های سنتی نزدیکی خانوادگی و ارثی و شباهت های عقاید و رسوم و یکسانی موجب همبستگی می شد اما در جامعه ی مدرن شباهت ها جای خود را به تفاوت ها می دهد. ایران در حال گذار است و برای رسیدن به «دولت-

ملت» یعنی دولتی که نماینده ملت باشد سد سال است در مبارزه به سر می برد. با رسیدن به این مرحله می تواند برعکس جامعه ی سنتی که بر زور و سرکوب استوار است رابطه ی منطقی و دموکراتیک بین اعضای جامعه برقرار سازد.

برخی از سازمان ها (مانند سازمان سوسیالیست های ایران) که در مورد طرح فدرالیسم پیشتر از هم بودند پس از مطالعه بیشتر رخدادهای رواندا و یوگسلاوی و بوسنی و صربستان آن را پس گرفتند. آیا این خردمندان است که برای برادرکشی سرمایه گذاری کنیم.

هدف چیست ؟

اگر هدف، عدالت سیاسی و عدالت اجتماعی است اگر هدف، آزادی و دموکراسی و دفاع از حقوق مردم و اجرای مفاد حقوق بشر در ایران و رفع ستم از آنان و بهبود زندگی همه ی افراد ایرانی و از جمله اقوام است باید دنبال راه درستش گشت. آیا با خود مختاری و یا تجزیه می توان به این اهداف دست یافت؟

تاکید می کنم مردم ایران اکنون نیازمند حل دو مساله مهمند عدالت سیاسی ، عدالت اجتماعی این دو مشکل اساسی ما هستند.

فدرالیسم تنها راه حل کوچک کردن دولت مرکزی نیست، بلکه برعکس وجود چند دولت در آینده از وزنه ی دولت نمی کاهد آنچه این بار را کم می کند کاهش دخالت در امور مختلف است که از خصایص دولت های لیبرال است ، دولت لیبرال با واگذاری اختیارات به کمون ها اختیارات تام ندارد و کوچک شده است . هر جا ایالت فدرال درست کنید یک اقلیت درست می کنید و تازه راه را هم برای پیدا شدن چند اقلیت دیگر در دل آن خواهید گشود، نمونه ی شوروی و اروپای شرقی پیش چشم ماست ، نهایت این تقسیم شدن ها هم معلوم نیست. هم اکنون بحث در مورد آذربایجان به تضاد بین کردو آذربایجان دامن می زند. تجزیه طلبان آذربایجانی به کردها از هم اکنون به چشم میهمان نگاه می کنند. در آذربایجان غربی به ویژه ارومیه 20% تا 30% کرد هستند . از آن طرف هم اکنون کردها نقشه ای تهیه کرده اند که بسیاری از مناطق غرب ایران را در خود جا داده است و فقط از قم و سوهانش صرفنظر کرده اند. آیا این شیوه ی برخورد نژاد پرستانه نیست ؟

به یک نمونه از ادبیات مقابله آذری ها با کردها در وضعیت فعلی که نه به دار است و نه به بار بنگرید از سایت آذربایجان منیم جانیم [/http://urmi7000.persianblog.com](http://urmi7000.persianblog.com)

«کردهای بدوی که از ۸۰ سال پیش به کوههای آذربایجان آمدند و از ۳۰ سال گذشته که رژیم نژادپرست تهران دستشان برای قاچاق کاملاً آزاد گذاشته است ، با قاچاق هروئین، اسلحه و غیره به مال و منال رسیده و در شهرهای آذربایجان ساکن شدند، حالا با وقاحت تمام ادعای صاحب خانگی در آذربایجان را میکنند. ملت آذربایجان باید آگاه باشد و تا دیر نشده دم این وحشیان و سوداگران مرگ را گرفته و بدانجایی که آمده اند پرتاپ کنند. در خاک مقدس آذربایجان برای این جانیان و تروریستها که حتی به بچه ۳ساله ای هم رحم نمی کنند وجود ندارد.»

به یک نمونه دیگر توجه بفرمایید: از سایت بای بک یا همان بابک خودمان 9 ابان 1385 پاشاسین آذربایجان -

«بیانیه حزب استقلال آذربایجان جنوبی در مورد نقشه منتشر شده از کردستان در این اواخر نقشه ای بنام نقشه ای خاورمیانه جدید از طرف نویسنده مجله "نیروهای مسلح آمریکا" رالف پیترز برای برقراری صلح در خاورمیانه ارائه شده است. آقای رالف پیترز به دلیل عدم اطلاع از جغرافیای ملی و تاریخی منطقه در این نقشه تبریز و اکثر شهرهای آذربایجان را جزو کردستان قلمداد کرده است. چرا که ما اطمینان داریم اگر ایشان می دانستند که حتی یک نفر کرد هم در تبریز وجود ندارد آنوقت چنین خطای مرتکب نمی شدند که تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان همچون ارومیه، خوی، ماکو، سلماس، سولدوز (نقده)، خاناباد، سویوق بولاق (مهاباد) و سایر شهرهای آذربایجان را کردستان بخواند. همین اشتباهات ایشان دلیل واضحی بر عدم آگاهی ایشان از منطقه می باشد.

البته در بعضی شهرهای آذربایجان غربی کرد های مهاجر که از عراق و در زمان های مختلف به این مناطق پناهنده شده اند و میهمان آذربایجان هستند، بعنوان مثال هفت الی هشت درصد اهالی اورومیه را مهاجران کرد تشکیل می دهد و یا در سویوق بولاق (مهاباد) میزان قابل توجهی ای کرد اسکان یافته اند.

آقای رالف پیترز حتی از آمار ترک های آذربایجان نیز خبر ندارد که ۳۵ میلیون ترک آذربایجان در کشور به اصطلاح ایران وجود دارد که اکثریت نفوس ایران را تشکیل می دهد. باید به آقای رالف پیترز گفت که هر طرح و به هر نامی بخواد اراضی و شهرهای آذربایجان را بمانند کردستان جا بزند ، نه تنها هیچ کمکی به صلح در خاورمیانه نمی کند بلکه موجب بروز درگیری بزرگ و ریخته شدن خون هزاران انسان خواهد شد.

باید علاوه کنیم که سایت بی بی سی به نقل از منابع سیا با ارائه نقشه ای آذربایجان غربی را به اشتباه جزوی از کردستان نشان می دهد که آن نیز گویای عدم آگاهی صحیح سیا از منطقه می باشد. آرزومندیم که این اشتباه نیز رفع شود.

اما در این میان بعضی از احزاب و گروه های فرصت طلب کرد با بهره برداری از این اوضاع و علم کردن همان نقشه های غلط و درج آن در سایتهای خود به اراضی تاریخی، طبیعی و ملی آذربایجان تعرض نموده و آذربایجان غربی را کردستان قلمداد می کنند. باید به آنها یادآور شویم که این منطقه هنوز هم به اسم تاریخی خود (آذربایجان) در نقشه های قدیم و جدید ثبت شده، می شود و خواهد شد. بدینوسیله حزب استقلال آذربایجان جنوبی ضمن درخواست اصلاح اشتباهات فوق از طریق منابع مذکور به تمامی احزاب و گروه های کرد که شهرهای آذربایجان از جمله اورومیه، خوی، ماکو، سالماس، سولدوز (نقده)، خانان (پیرانشهر)، سویوق بولاق (مهاباد) و غیره را کردستان قلمداد می کنند اخطار می دهد:

۱- حزب استقلال آذربایجان جنوبی، اراضی آذربایجان را با هیچ شخص یا گروه مذاکره نخواهد کرد.
۲- اسم این منطقه بر روی خودش هست (آذربایجان غربی).

۳- اگر می خواهید در صلح و آرامش همسایه باشیم باید از این ادعاهای خولیائی (حتما منظور مالیخولیایی است) دست بردارید. در غیر این صورت به آذربایجان اعلان جنگ می کنید که آنهم به نفع شما نخواهد بود.

۴- از اراضی آذربایجان حتی یک سانتیمتر هم که باشد به احدی واگذار نخواهد شد.

۵- حزب استقلال آذربایجان جنوبی بعنوان حق طبیعی، ملی و بین المللی خود تا آخرین قطره خون از تمامی خاک آذربایجان دفاع خواهد کرد.

سخنگوی حزب استقلال آذربایجان جنوبی

صالح ایلدیریم ۲۸ اکتبر ۲۰۰۶ - «

این دیگر بسیار آشکار است که آمریکا با استفاده از گونه گونی اقوام در خاورمیانه، و زخم های تاریخی که به عنوان مرز انگلیس در منطقه جا گذاشته است برنامه ریزی گسترده ای برای تحریک قومیت ها، تجزیه کشورها و تغییر جغرافیای سیاسی در خاورمیانه در سر می پروراند.

در این راستا نشریه نیروهای مسلح آمریکا در مقاله ای به قلم پیترز (سرتیپ دوم بازنشسته ارتش آمریکا) خواستار ایجاد تغییراتی در نقشه خاورمیانه شده که متحدانی غیر عرب برای آمریکا و اسرائیل ایجاد کند وی همچنین پیشنهاد کرده است یک واتیکان اسلامی در

مکه یا مدینه تأسیس شود. و ایران نیز بخشی از گستره خود را به کشورهای نوساخته موسوم به کردستان، آذربایجان متحد، کشور شیعه عرب و بلوچستان آزاد واگذار می‌کند. به بینید چه خوابی دیده اند؟ چه برادر کشتی و بی خانمانی در راه است!

با فدراتیو کردن آذربایجان تکلیف اقلیت کرد در آذربایجان چه می‌شود؟ گفته می‌شود که پس از پنجاه روز از انقلاب حزب دموکرات که دو پادگان را در منطقه خلع سلاح کرده بود می‌خواست با تظاهرات کردها دفتر خود را که در شهر نقده هشت هزار کرد سنی و 12 هزار شیعه آذری را در خود جا داده است باز کند، غروب آن روز درگیری قومی روی داد و دویست نفر کشته شدند. جمهوری اسلامی مدعی است که کردها می‌خواستند آذری‌ها را مرعوب کنند تا آنها شهر را ترک کنند تا اختیار سه پادگان به دستشان بیفتد. گفته می‌شود اینکه ملا حسنی امام جمعه ارومیه که این همه پرت و پلا می‌گوید و عوضش نمی‌کنند به سبب هواداری از مردم آذری در برابر دموکرات‌های کرد مسلح در آن زمان است. این تجربه جای بررسی دارد این که عده ای می‌خواهند بر روی این فاجعه و کشته شدن 200 نفر سرپوش بگذارند غافل نیستند که فردا ممکن است چنین برادرکشی‌ها 200000 نفر و بیش تر شود؟

پس از انقلاب همین حکومت اسلامی چند بار خواسته است به تقسیم بندی استانی دست بزند با شورش و بلوا روبرو شده است، اعتراضات مردم قزوین در رابطه با مرکز استان شدن زنجان و شورش مردم در تقسیم استان خراسان را از یاد نبریم.

پس بیابید زخم‌های کهنه را تازه نکنیم، ما نمی‌توانیم نه زبان و نه نژاد و نه سرزمین را عمده کنیم اگر واقعا هدف ما دفاع از حقوق انسان است که این حقوق فارغ از زبان و جنسیت و نژاد و رنگ و این قبیل قیدها رعایت شود فقط با عدالت سیاسی تامین می‌شود نه با کپی برداری فدرالیسم شوروی که آخرش این کشتارهایی بود که هنوز هم ادامه دارد و اقلیت‌های بی شماری که هنوز هم طلبکارند، دامن زدن به بغض و کینه قومی راه چاره نیست خود مشکل است.

آذربایجانی‌ها زمانی که حاکمیت ترک بود تصمیم به جدایی نگرفت، چرا حالا بگیرند؟

بدیهی است نگرش من به این مساله نگرش یک آزادیخواه است و تعصب قومی معنی ندارد و همه حقوق برابر دارند. کسی که برای دموکراسی تلاش می کند نمی تواند محورگفتار و عمل خود را بر مسایل قومی قرار دهد. پیش از مشروطیت همه مستقل زندگی می کردند و همه مطیع مرکز بودند، سرباز می دادند، مالیات می دادند و یک بار هم دم از جدایی نزدند. بارها شده است که دولت مرکزی در نهایت ضعف به سر برده ولی یک بار هم مورد جدایی نداشته ایم.

حق شهروندی تامین کننده منافع مردم است یا حق قومی؟

پیش از انقلاب مشروطیت بین روستاییان و عشایر و اقوام واکنش ویژه ای نسبت به دولت و حکومت محسوس نبود، فرد وابسته به ایل و عشیره با دولت مرکزی اصلا کاری نداشت؛ و وفاداری او به ایل و طایفه و روسای خود بود. اما پس از تمرکز دولت در زمان رضا شاه تفاوت ها آشکار شد. اگر شاه در کار ایل دخالت نمی کرد با شاه کاری نداشتند ولی رضا شاه تصمیم به اسکان آنها گرفته بود و در ضمن مامور بود که دولت متمرکز بوجود بیاورد. رضاخان با سرکوب آنها و غارت اموال آنان مانند خان ماکو و یا کشتار بی رحمانه در لرستان و آلت دست کردن یک قوم برای سرکوب دیگری در دل همه تخم کینه و نفرت کاشت؛ نفرت محصول سرکوب آن زمان تا امروز امتداد یافته است. اما باید ما ببینیم حقوق قومی یا حقوق شهروندی کدام یک به مصلحت مردم و به نفع آحاد مردم است.

اصل، حق فردی است و حق گروهی و جمعی اگر مبتنی بر حقوق فردی نباشد نقض کننده و پایمال کننده حقوق فردی است. دموکراسی فرد را قبول دارد که جمع را انتخاب می کند. اصالت کل (اصالت جامعه) با کمی تسامح می توانیم بگوییم که نظریه ای کلاسیک است که حتا ارستو نیز از آن یاد کرده است و کل را بر جزء تقدم داده است و در این نظریه فرد از هیچ استقلالی برخوردار نیست. اما در نظریه ی اصالت فرد، دولت مجموعه ای است که تنها از رهگذر کنش افراد و روابطی که آنان با یکدیگر برقرار می کنند پدید می آید. پیش از هابز هیچ نظریه ای در باره ی اصالت فرد تدوین نشده بود. این نظر در پیوند با دموکراسی گرچه دولت را کلیتی مقدم می داند ولی این کلیت منتخب تک

تک افراد است. نظریه اصالت فرد انسان را به انزوا نمی راند بلکه ضمن دادن استقلال و شخصیت فردی به انسان او را در دموکراسی با همنوئانش در یک جامعه به اتحاد فرامی خواند. در ایل فرد شخصیت ندارد و هر چه رهبر یا رهبران ایل بگویند همان است، مقدم شمردن قوم بر فرد به هیچوجه ضامن آزادی نیست برای نمونه

ترکمن ها در سال 1286 شورش کردند دست به چپاول و راهزنی زدند و از شاه خواستند که قانون اساسی مشروطیت را کنارگذارده و استبداد سلطنتی را اعاده کند تا آن ها هم مطیع حکومت مرکزی باشند. در صدر مشروطیت و پس از آن مخالفتی در میان فرهیختگان ترکمن با مشروطیت دیده نشده و این شورش از شاه دوستی آنان نبود این ایلخان بود که به سبب تمایل به استبداد از هر گونه قانون بیزاری می جست. چنین بود که ایل شاهسون و ایل ترکمن در صف مخالفان مشروطه و درکنار محمد علیشاه قرار گرفتند یا در سال 1286 کردهای ساکن ترکیه به آذربایجان حمله کردند و خرابی های بسیار آوردند که انقلابیون مشروطیت آن را توطئه مشترک محمد علی شاه و سلطان عبدالحمید عثمانی دانستند درحالی که بختیاری ها به موافقان انقلاب مشروطیت پیوستند اما همین ایل شاهسون وقتی دولت روس به ایران حمله کرد شجاعانه با آن به جنگ پرداخت. ماجرا آفرینی اقوام به ویژه در دوره ی پس از مشروطیت که دولت مرکزی قوی نبود این توهم را آفرید که دموکراسی لیبرال برای ایران مناسب نیست و باید حکومت مقتدری در راس قرار گیرد. گرچه دیگر از این اقوام و خان ها به آن صورت خبری نیست ولی همواره نیروهای بیگانه از آن ها به عنوان اهرم های برای بی ثبات کردن ایران سود جسته اند.

نابرابری فردی و قومی را می توان با مفهوم شهروندی حل کرد. منطق شهروندی خواستار هماهنگ سازی و همانند سازی نیست بلکه به معنی برابر شناختن حقوق و هویت های همه ی افراد جامعه است که حاکمان خود را انتخاب کنند و حق مشارکت در تصمیم گیری ها را داشته باشند، مفهوم شهروندی باید دربرگیرنده حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی باشد که حقوق مدنی بتواند آزادی بیان، آزادی اندیشه و آزادی دین، مالکیت، حق قراردادهای معتبر و حق برخورداری از عدالت را تضمین کند. حقوق سیاسی دربرگیرنده حق رای دادن و گرفتن شغل دولتی است و حقوق اجتماعی که دارای محتوای

اقتصادی است. بدین ترتیب همبستگی ملی نیز حفظ می شود، تقویت همبستگی ملی در کشورهای جهان سوم شرط اصلی نوسازی و توسعه سیاسی عنوان گردیده است. در میهن ما حکومت اسلامی کوشش می کند هویت ایرانی را نابود کند و از آن امت بسازد و آمریکا نیز در صدد بهره گیری از ناآرامی های قومی است. طرح نادرست این مسایل یاری رساندن به استبداد داخلی و استعمار است. در حالی که با طرح درست و منطقی مطلب می توان اپوزیسیون را با هم متحد کرد و در بدست آوردن حقوق همه ی مردم ایران موفق تر عمل کرد.

سخن پایانی :

تفکرات قالبی و خشک و بی انعطاف همواره در ایران مصیبت آفریده است. بیاد بیاوریم پیش از انقلاب که افکار مارکسیستی حضوری پر رنگ در جامعه ما داشت و همه هواخواه انقلاب بودند بدون آن که به عواقب آن بیندیشند ، بدون آن که برای آن برنامه ای داشته باشند . انقلاب شد اما چه کسانی قدرت را به دست گرفتند؟ امروز همه از مشارکت در آن انقلاب تبری می جویند. در مورد جدایی و خودمختاری هم به دام این قالب ها و نسخه های از پیش تهیه شده و نوشته شده نیفتیم . 18 برومر و انقلاب اکتبر متعلق به مناطق دیگر و زمان های دیگری است . کشور ما در همین یکسده سال اخیر مملو از حوادث گوناگون ، اشغال توسط بیگانگان، انقلاب ها ، کودتا ها و ... بوده است که 18 برومر و غیره در آن گم است. نگاهی به تاریخ معاصر درس های آموزنده ای دربر دارد. دو بار دولت مرکزی ضعیف شده بود و ما می توانستیم دموکراسی را برای همه ی ایران نهادینه کنیم ولی به جای آن طرح جدایی و تفرقه سردادیم و مقصر اصلی شوروی بود که مقاصد خود را توسط حزب توده پیش می برد. زندگی سران فرقه ی دموکرات نشان می دهد که همان کمونیست های پیری بودند که از شورش های گیلان و آذربایجان پشتیبانی کرده بودند ؛ من نمی خواهم بگویم اصلا آذربایجان مشکل نداشت ولی مسلما بدون دخالت مستقیم و آشکار شوروی و ارتش سرخ فرقه های کردستان و آذربایجان نمی توانستند بوجود بیایند. شاه در آن زمان قدرتی نداشت و زمان برای متحد کردن مردم برای

دموکراسی مناسب بود. ولی در عوض این کار به حکومت مرکزی فرصت داده شد تا ضمن سرکوب فرقه به نام حفظ تمامیت ارضی برای خود آبرو بخرد. حزب توده پس از واقعه ی آذربایجان دچار انشعاب شد و شروع به ریزش کرد و بسیاری از آن روی گردان شدند. بار دوم در سال 58 پس از انقلاب بود که با طرح مساله خلق ترکمن و کردستان مردم را پشت سر خمینی متحد تر کردند. نتیجه را همه می دانیم خمینی با کشتار کردها و ترکمن ها حکومت خود را تثبیت کرد و محق جلوه داد. این کار نه به سود ترکمن و کردستان بود و نه به سود گروه ها و نه به سود مردم ایران. کسانی اگر ندانسته چنین خطایی کرده اند امروز اگر دانسته دوباره همان اشتباهات را تکرار بکنند چه نامی روی آن می توان گذاشت؟

اگر امروز نخبگان سیاسی آذربایجان و کرد و عرب و بلوچ که نقش عمده ای در تئوریزه کردن و سازماندهی مسایل منطقه خود دارند کوشش خود را صرف جدایی کنند و فقط به فکر مساله قومی باشند این فقط به سود حکومت اسلامی و بیگانگان است و ثمری هم برای مردم خودشان نخواهد داشت.

امروز آمریکا به جای شوروی نشسته است؛ نمونه ی کردستان عراق نمونه ی مناسبی است. همخونی و هم قبیله بودن مشکلی را حل نمی کند؛ مگر عبدالکریم قاسم کرد نبود و مگر اجازه ندارد بارزانی به عراق برگردد، اما تا از رابطه ی کردها با کمونیست ها آگاه شد روابط تیره شد. امروز در عراق کردها تا آن جا که به خود مختاری در این شرایط و انفسا رسیده اند ظاهرا باید راضی باشند ولی می دانیم که چنین نیست قراردادهای نفتی را به سود آمریکا بسته اند و حتا از بالا بردن پرچم عراق نیز خودداری کرده اند. چنین رفتاری به تنش کشورهای ترکیه، سوریه و ایران خواهد انجامید. شیعه ها نیز خواستار منطقه ی جداگانه شده اند و عملا عراق در حال تجزیه شدن است. آیا این که تجزیه به سود مردم آن جا خواهد بود محل تردید بسیاری وجود دارد. اگر آمریکا پایش را از منطقه بیرون بگذارد اولین قربانیان کردها خواهند بود که به دست شیعیان و سنی های عرب متعصب قربانی خواهند شد. این اولین بار نخواهد بود، پرده ی اول این فاجعه را زمان بوش پدر شاهد بودیم.

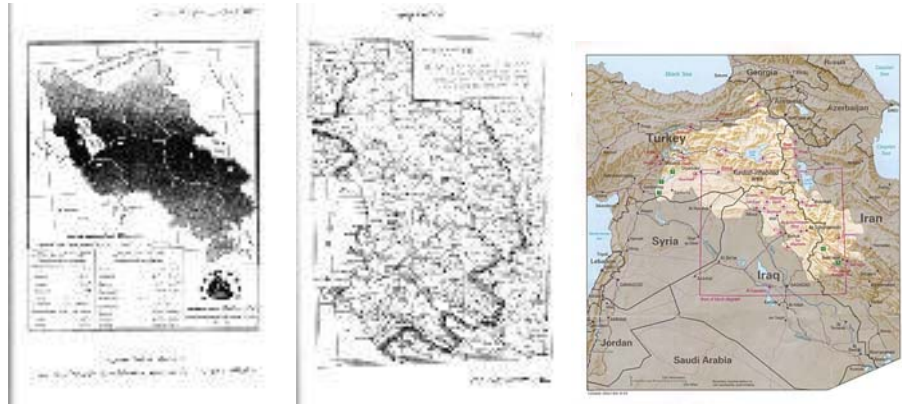
گروه های سیاسی چه طرفی از پشتیبانی از مساله قومی می بندند؟

بجاست بپرسیم آیا امروز که در برابر ما یک حکومت خونخوار مذهبی تا دندان مسلح قرار دارد اولویت برای گروه های سیاسی مساله سیاسی است یا اجتماعی؟ این گروه ها با گفتار قوم گرایانه پشتیبانی مردم را جلب خواهند کرد و دارای آن قدرت و نفوذ در میان مردم نیستند تا به یک سری جریان های اجتماعی دامن بزنند و از آن ها بهره ببرند. این کار فقط به هرج و مرج مدد خواهد رساند و در نهایت قدرت های بزرگ از این آب گل آلود ماهی خود را صید می کنند و این مرتبه مردم را بیش از پیش از گروه های سیاسی گریزان می نماید.

اگر این پشتیبانی از سر عدالتخواهی است چرا از اقلیت های مذهبی چنین حمایتی نمی شود؟ آیا تعریف اقلیت های قومی در مورد ارمنی ها و یهودی ها بیشتر صادق نیست تا مثلا در مورد مردم آذربایجان؟ آیا آنان تحت ستم نیستند؟

در انقلاب مشروطیت ما از رعیت به شهروندی رسیدیم و در نهضت ملی کردن نفت و انقلاب 57 مبارزه با انگلیس و آمریکا عمده بود و بیشتر به یکپارچگی ملی پرداختیم و از پرداختن به آزادی و حقوق فردی و شهروندی غافل ماندیم و قانون اساسی به غایت ارتجاعی و واپس گرا را به کرسی نشانیدیم. حکومت های پس از مشروطیت هر دو چه پهلوی و چه اسلامی بر اساس نسبی گرایی فرهنگی بنا شدند. حکومت رضاخان و محمدرضا تکیه بر ناسیونالیسم دولتی داشت و حکومت اسلامی بر اساس شیعه اثنی عشری استوار است. اتحاد ما باید برای تحقق عدالت سیاسی و برابری حقوق شهروندی و تدریس زبان مادری و محلی باشد با امید به اینکه همگان برای برکناری حکومت اسلامی متحد شویم و به جای تکرار شعار های بی پایه و بد عاقبت به تحلیل مشخص مسایل کشورمان پردازیم و در نجات مردم میهنمان بکوشیم.

استکھلم 04-11-2006



از مقاله ها و کتاب های زیر بهره مند شده ام :

- 1- کامران رامین - ستیز و مدارا ضد حکومت اسلامی - چاپ اول 1998 باران- سوئد
- 2- شاهنده علی - درباره ی خودمختاری و نظام نامتمرکز - پیام ایران شماره 6 بهار 1378- از انتشارات انجمن پیام ایران - استکهلم - سوئد
- 3- بهگر حسن - در باره « طرح پیش نویس قانون اساسی جمهوری فدرال » طرح نو
- 4- بوبیو نوربورتو - لیبرالیسم و دموکراسی - برگردان بابک گلستان - نشر سرچشمه - 1372
- 5- کاتم ریچارد - ناسیونالیسم در ایران - برگردان احمد تدین - چاپ سوم انتشارات کویر 1383
- 6- هال- استوارت بومی و جهانی : جهانی شدن و قومیت- برگردان بهزاد برکت (گانه نامه ارغنون 24-1383 تهران)
- 7- دکتر احمدی حمید - قومیت و قوم گرایی در ایران از افسانه تا واقعیت - نشرنی 1378 تهران
- 8- آشوری داریوش - بازاندیشی زبان فارسی - نشر مرکز 1375 تهران
- 9- رضا دکتر عنایت الله - اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول - مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی تهران 1380
- 10- خوبروی پاک محمد رضا - اقلیت ها - نشر شیرازه 1380
- 11- خوبروی پاک محمد رضا - فدرالیسم - نشر شیرازه
- 12- امان اللهی بهاروند سکندر- کوچ نشینی در ایران - پژوهشی در باره ی عشایر و ایلات - انتشارات آگاه
- 13- لمیتون آن - تداوم و تحول در تاریخ میانه ی ایران - برگردان یعقوب آژند- نشرنی 1372
- 14- کسلرارتور- قبیله ی سیزدهم (امپراتوری خزران و میراث آن) برگردان جمشید ستاری - انتشارات آلفا 1361
- 15- گیدنز آنتونی - جامعه شناسی - برگردان منوچهر صبوری- نشر نی 1381
- 16- تکمیل همایون ناصر - گستره فرهنگی و مرزهای تاریخی ایران زمین - تهران 1379 دفتر پژوهش های فرهنگی
- 17- مرشدی زاد - روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی - نشر مرکز چاپ دوم 1384 تهران
- 18- بشیرییه حسین - بخشی از کتاب در حال انتشار « دیباچه ای بر مفهوم همبستگی ملی » - روزنامه شرق

برخی آگاهی ها در مورد اقوام ایرانی:

در آغاز هزاره ی سوم پیش از میلاد آریاییان به فلات ایران پا گذاشته اند. آریاییان همراه خود ملوک الطوایفی را به فلات ایران آوردند. از فرایند زندگی انسان و تقسیم کار او جماعت های طایفه ای Clan پیدا شدند و ازدواج از حالت درون گروهی به برون گروهی تحول یافت. چنانکه قوم (دهیو) Dahyo به عشیره ها (زنتو) Zantu و عشیره به تیره ها (ویس) Vis و تیره به خانواده ها (مانا) Mano تقسیم شده اند.

استاد عبدالحسین زرین کوب در فرایندهای طبقات اجتماعی این اقوام می گوید: «ارکان سازمان اجتماعی تدریجا از خاندان (خواتو) kvaeto، مان (مانو) Mano و طایفه (ویس) Vis به قبیله (زنتو) Zantu توسعه یافت و حتی به قریه (دهیو) Dahya رسید و هریک از این ارکان هم تحت فرمان سرکرده ای بود که رئیس (پوئیتی) Poiti و داور (رتو) Ratw آن محسوب می شد... و البته توسعه تدریجی حکومت فردی و تمرکز قدرت کاپیان، تمام این سرکردگان را رفته رفته تحت اقتدار شاه (خشایشیه) Kheshaetya قرار می داد. بدون شک قبل از پیدایش حکومت فردی متمرکز طی قرن های دراز، طوایف مختلف ایرانی تحت رهبری دهیویداها، زنتویداها، ویسپیداها و مانپیداها خویش زندگی شبانی را تا مرحله ی اقتصاد روستایی دنبال کرده اند و ناچار در برخورد با طوایف مخالف و مهاجم هم این سرکردگان طوایف به اتحادیه های موقت و خویشاوندی های مصلحتی وادار می شده اند و این پیوندها بعدها هسته ی اصلی فرمانروایی های واحد و وسیع و متمرکز را دربین آن ها به وجود آورده است.»

نقل از - امان اللهی بهاروند سکندر-کوچ نشینی در ایران - پژوهشی در باره ی عشایر و ایلات - انتشارات آگاه:
گروه های خویشاوند هم تبار

ساختمان اجتماعی کوچ نشینان ایران به طور کلی بر اساس خویشاوندی و نظام پدر تباری استوار است. در نظام تباری هوبت و نسب فرد در رابطه با پدر تعیین می گردد و از این گروه گروه های عمده ی تشکیل دهنده ی یک طایفه یا ایل طبعا گروه های پدر تبار (دودمان - تیره و جز آن ها) می باشند که اعضای آن ها خود را از نسل یک نیای مشترک می دانند. کوچکترین واحد یا گروه پدر تبار شامل تعدادی افراد است که خود را از نسل شخص معینی که بین سه تا چهار نسل پیش می زیسته است می دانند. ایلات اصطلاحات گوناگونی برای این واحد به کار می برند چنان که در لرستان آن را دودومو (دودمان) یا بووه و دربین بختیاری ها اولاد می نامند. اعضای این واحد اغلب به نام بانی آن شناخته می شوند. فرض کنیم نیا ی (جد) چنین گروهی «حسن» نام داشته است. در این صورت این گروه به نام وی نام گذاری می شوند. روش نامگذاری به این صورت است که طوایف و ایلات پارسی زبان پسوند «وند» و یا «ی» و ترک زبانان پسوند «لو» به آخر اسم اضافه می کنند. چنان که گروه مذکور را به زبان لرز «حسنوند» (حسن + وند) و به زبان ترکی حسنلو (حسن + لو) و بعضی هم حسنی (حسن + ی) می نامند. علاوه بر این طوایف لر و کرد در نامگذاری پیشوند «هوز» به کار می برند. مثلا به جای حسنوند «هوز حسن» (حسن + هوز) می گویند. همچنین طوایف بلوچ پسوند «زایی» یا «زهی» به آخر اسم اضافه می کنند اصولا پسوند «وند» و «زایی» و «زهی» معادل پسوند «زاده» در فارسی است که در این نجا مفهوم تباری و همبستگی را می رساند. به هر حال اعضای این گروه به صورت یک یا چند اردو در محدوده ی معینی به سر می برند و در سرنوشت یکدیگر سهیم اند یعنی اگر یکی از اعضا کسی را به قتل برساند سایر اعضا موظفند در پرداخت خون بها کمک کنند و یا برعکس اگر یکی از اعضا مورد حمله قرار گیرد تمام اعضا به طور دستجمعی به کمک او می شتابند.

تیره

دومین گروه پدر تبار تیره است که از تعدادی دودمان تشکیل شده است. معمولا جمعیت هر دودمان به مرور زمان افزایش یافته و در نتیجه دودمان های جدیدی به وجود می آید و تشکیل یک تیره می دهند. اعضای هر تیره معمولا به نام بانی آن تیره که بین 5 تا هشت پشت می زیسته است شناخته می شوند. هر تیره نیز از تعدادی اردو تشکیل شده است که در محدوده ی معینی زندگی می کنند. ممکن است هر تیره علاوه بر اعضای اصلی خود تعدادی خانوا از تیره های دیگر را که به علل مختلف (درگیری داخلی، خشکسالی، قحطی، و جز این ها) به آن رو یآورده اند در درون خود جای دهد. تمام اعضای تیره حق بهره گیری از مراتع و زمین های تیره را دارند اما بعضی از اعضا به خصوص رهبران تیره از مزایای بیشتری برخوردارند.

روی هم رفته هر تیره به صورت یک واحد اجتماعی - سیاسی است که اعضای آن به طور دسته جمعی در مقابل هجوم دیگر گروه ها از منافع خود دفاع می کنند. به طور کلی تیره رکن اصلی طایفه و ایل است و در واقع می توان گفت هر ایل و یا طایفه مجموعه ای است از تیره های گوناگون.

طایفه

طایفه یک واحد اجتماعی - سیاسی است که از تعدادی تیره تشکیل می گردد. تیره های تشکیل دهنده ی یک طایفه ممکن است دارای نیای مشترک (واقعی یا اساطیری) باشند که در این صورت احتمالا طایفه به نام او سام گذار می شود. مثلا طوایف مختلف «ایل بیرانوند» از لرستان همگی به اسم بنیانگذاران خود نامگذاری شده اند. در موارد دیگر ممکن است طایفه به اسم مکانی نامگذاری شود مانند «طایفه در شوری» از ایل قشقایی که اسم خود را از محلی به نام دره شو در نزدیکی مهرگرد سمیرم اقتباس کرده است (طوایف و تیره ها از راه ها گوناگون نامگذار می شوند که از حوصله ی این بحث خارج است)

نمودار 1 ساختمان اجتماعی سنتی **بختیاری** ها

بھون

اولاد

تش

تیره

طایفه

ایل

بزرگ ایل

نمودار 2 ساختمان اجتماعی سنتی ایل در **لرستان**

حونه

بووه

تیره

طایفه

ایل

واحدهای تشکیل دهنده ی نظام اجتماعی سنتی سایر کوچ نشینان

قشقایی

او

بیله

بنکو

تیره

طایفه

ایل

بلوچ

گس

پسرنند

زات

طایفه

ایل

عرب خوزستان

بیت

بنت عم

اولاد

تیره

ایل

باصری

خانواده

اولاد

تیره

ایل

یموت (ترکمن)

ای

--

اوتلیق

طایفه

--

ایل

ایل یک واحد سیاسی است که از تعدادی طایفه تشکیل شده است . طوایف تشکیل دهنده معمولاً دارای نیای مشترک نیستند اما با این حال بعضی از آن ها ادعا می کنند که از نسل شخصی واحد می باشند. چنان که ایل ببران وند خود را از نسل شخصی به نام ببران و ایل بهاروند خود را از نسل بهار می دانند.

